

حسن بیرقی، رنگرز قدیمی بازار فرش، عمری نخ به دست قالی باف داده است

داستانی از رنگ و رنج

نجمه موسوی کاهانی! چند قدم بالاتر از بازار فرش در خیابان اندرزگو، پله های قدیمی پاساژ «نخ فروشی و رنگرزی بیرقی» را بالا می رویم. حجره ای مملو از نخ های رنگارنگ، بادستگاه کوچک ریسنده ای، جایی است که هنرمند تبریزی سی سال از عمرش را در آن گذرانده است. اتاقی که پنجره اش مشرف به بازار فرش است و می توان ساعت ها روی صندلی کنار پنجره اش نشست و آمد و شد بازاریان و اندک مشتری های این بازار قدیمی را در میان فرش های خوش نقش ایرانی نظاره گر بود. حسن بیرقی در هفتاد و شش سالگی با وجود سختی های کار و کم رونق شدن بازار صادرات فرش، هنوز نخ های مرغوب را با دست های خودش رنگ می زند و با عشق، به دست قالی باف هایی می رساند که بازار فرش مشهد را زنده نگه داشته اند.

کنار بازار فرش، کارم رونق گرفت

بعد از اینکه همه اعضای خانواده موافقتشان را اعلام کردند، بیرقی با پسر کوچکش، یحیی، راهی مشهد شد و خانه ای خرید؛ «امام رضا»^(ع) واقعا به من محبت کردند و در عرض سه روز در خیابان گاز بهترین خانه را خریدم که ارزان بود و تجاری داشت. بیعانه دادم و برگشتم تبریز. یک پیکان ۵۶ داشتم که فروختم. پسر بزرگم هم که طلا ساز بود، طلاهایش را فروخت و چهل روز بعد، وسایل را جمع کردیم و آمدیم مشهد. بیرقی، صادقانه و دل نشین، درباره زندگی آرامش در مشهد می گوید: سال های اول، مغازه ای داشتم که پشت بازار فرش بود و بعد ها در طرح خرابی افتاد. اول من رانمی شناختند اما بعد که شناختند، آن قدر مشتری زیاد شد که نمی توانستم جای یایک لقمه نان بخورم. در همین بازار هم همه به من محبت داشتند و جای من را به مردم نشان می دادند.

ماجرای کوچ بیرقی به مشهد داستان پیچیده ای ندارد. بالهجه آذری شیرینش تعریف می کند: یک بار با خانمم آمدیم مشهد برای زیارت. تمام مشهد را گشتم و از قالی باف ها و قالی فروش ها پرسیدم که چه نخ استفاده می کنند. گفتند نخ بومی مشهد. من در تبریز نخ مرینوس می فروختم که پشم درجه یک است. به خانمم گفتم در مشهد این هنر وجود ندارد. گفت یعنی می خواهی برویم مشهد؟ صدای خنده در حجره می پیچد. مرد خوش اخلاق خانواده یک شبانه روز مهلت داده است تا همگی مشورت کنند و برای زندگی در مشهد تصمیم جمعی بگیرند؛ آن زمان چهار تا بچه ام را داشتم. گفتم همه تان با هم تصمیم بگیرید که اگر موافق هستید، برویم مشهد خانه بگیریم. ۲۴ ساعت مهلت دادم فکر کنند.

دلم می خواهد باز هم قالی ببافم

والا نه درس خوانده ام و نه کلاس رنگ شناسی رفته ام. وقتی قالی می بافتم، می خواستم خودم هر کار مربوط به قالی بافی را انجام دهم، مثل رنگرزی و پرداخت دسته. آن زمان ماشین پرداخت نبود و خودمان قالی ها را با قیچی پرداخت می زدیم. پرز حمت بود، اما خیلی خوب می شد. بعد دیدم به رنگرزی علاقه دارم و آن را هم به خوبی یاد گرفته ام. یک نقشه فرش تبریز را بازمی کند و با شوق می گوید: موقع قالی بافی و رنگرزی، آینده فرش را حساب می کنم؛ یعنی تجسم می کنم که این رنگ یا نقشه بعد از پرداخت چه می شود؛ بعد از شستن چطور می شود. مثل آینه، آینده فرش را جلو چشمم می بینم و رنگ ها و سایه روشن را در می آورم.

نخ ها با داستان پینه بسته بیرقی آشنای دیرینه اند و کار سخت رنگرزی و قالی بافی، چیزی جز زیبایی برایش ندارد. تکیه بر صندلی اش می زند؛ صندلی کنار پنجره روبه بازار که پرنده کوچک زرد رنگی بر لبه آن چهچه می زند. با لبه پدانه می گوید: این کار برکت دارد. گاهی دلم می خواهد مثل قدیم وقت داشته باشم که بنشینم و یک قالی ببافم. از دیدن همین رنگ هالذت می برم. قبلا قالی زیاد بافته ام و چند تا از آن ها را در خانه دارم. از میان نخ های رنگارنگ چند تایی را برمی دارد و دور دستش می پیچد. به رنگ ها که خیره می شود. نگاهش عمق پیدا می کند و می گوید: خیلی شاکردی کردم؛ هم در قالی بافی، هم در رنگرزی. همه چیز را با تجربه و شاکردی یاد گرفته ام

در مشهد ماندگار شدیم

آدم های حسابی طرف هستیم. خیلی مهم است که مشتری هایمان، آدم های اصیل بازار فرش هستند؛ آدم هایی که ذات و ریشه دارند. وقتی صحبت از تخصص در کار می شود، با خنده ای که توأم با گلله است، می گوید: تخصص اصلی مربوط به حاج آقا است و هنوز آن فوت اصلی را به ما یاد داده است. بیرقی خیلی محکم جواب می دهد: باید مشتاق باشند و نکاتی که می گویم، بنویسند. جوان های امروز باید بدانند که وقتی با سختی کار کنند، قدر برکت مالشان را می دانند. پله های قدیمی را آرام پایین می آیم و به قالی هایی چشم می دوزم که پشت هر کدام از رنگ هایشان، داستانی نهفته است؛ داستانی از رنگ و رنج.

حسن آقا در دنیای قالی بافی مشهد ریشه دوانده است؛ ۸۰ سال به خاطر غربت، اقوام به ما گفتند برگردید تبریز، اما همکارانم در اتحادیه و صنایع دستی به من گفتند بمان؛ چون اینجا کسی با این کیفیت کار نمی کند. یحیی که سختی کار پدری اش را به جان خریده است، می گوید: کار نخ و رنگ همه اش سخت است. از پای پاتیل ایستادن و بوی رنگ و اسید گرفته تا بافتندگی، باید عشق داشته باشید تا دوام بیاورید. او که در چهل سالگی، دلیل عشق پدرش را به این کار متوجه شده است، ادامه می دهد: در این کار شب که می شود، سرمان را راحت زمین می گذاریم. با

شیفته رنگ و نقش قالی شدم

و نقشه های هزار رنگش تعریف می کند. حسن آقا بیرقی پشت دستگاه ریسنده ای کوچکش می ایستد و می گوید: ما از همان اول از رنگ های شیمیایی استفاده می کردیم. تنوعش خیلی بیشتر از رنگ گیاهی است. از رنگ های گیاهی نهایتا بیست رنگ اما با ترکیب رنگ های شیمیایی بیشتر از هفتصد رنگ در می آوریم؛ رنگ های محکم و ماندگار. نخمان هم مرغوب ترین نوع است و با حساسیت زیاد آن ها را رنگ می کنیم.

شغل پدری اش کفافی بود اما فرستادن بچه ها به کارگاه قالی بافی در تبریز، مرسوم بود. در سن پایین راهی کارگاهی شد که نقش ها و رنگ ها وارد خودش غرق کرد و شیفته گی اش تا آنجا پیش رفت که دلش خواست خودش نخ ها را به رنگ های دلخواهش در آورد؛ ۹ سال بود که من را فرستادند قالی بافی. تا سرم گرم باشد. هشت خواهر و برادریم اما تنها من بودم که به این هنر علاقه مند شدم. باتعصب زیاد از کیفیت قالی تبریز و نخ درجه یک

اعتبار مان را زیر سؤال نمی بریم

حیاط خانه اش است؛ پاتیل رنگ را آماده می کند و نخ های خیس را بعد از رنگ آمیزی روی پشت بام می برد تا خشک شوند. با اینکه دو پسرش، یوسف و یحیی، کنار دستش هستند، می گوید: پسر بزرگم راننده بیابان است. اما یوسف و یحیی در همین کار هستند و به من کمک می کنند. مغازه را به آن ها می سپارم اما نخ ها را خودم رنگ می کنم. بیشتر از توانم که روزی ۰ اکیلو است، سفارش نمی گیرم. دخترم، پروین هم وقتی می بیند کار سنگین است، می آید و کمکم می کند. بچه ها کار رنگرزی را بلدند، اما فوت کوزه گری دست خودم است.

اعتبار در بازار قدیمی مشهد، حرف اول را می زند و بیرقی هم این نکته را خوب می داند. پیرمرد موسپید کرده، نکته ای را بازگو می کند که بارها به پسرانش گوشزد کرده است؛ «ما کاسب یکی دو روزه نیستیم که جنسی را به مشتری بدهیم و تمام. ما سال هاست نخ دست قالی باف داده ایم و در بازار فرش مشهد و حتی دیگر شهرهای ایران، ما را می شناسند. پس باید دقت کنیم و رنگی که روی نخ می زنیم، با کیفیت باشد. حسن آقا آن قدر روی کیفیت کارش حساس است که هنوز نخ ها را خودش رنگ می زند. کارگاه رنگرزی در